

حفظ، دقیقه‌ای فروگذاری نکرده، عاقبت خاک مذلت بر سر ایران و ایرانیان ریخته و به حال فلاکت‌اشتمال امروزه‌مان دچار نموده‌اند، که فلاسفه و دانایان دهر، از اصلاح آن عاجز و قهرمانان زمان از کندن اصل آن شجره ملعونه ناگزیرند. با وجود و توجه این مصائب ناگوار که موجب یأس از استقلال دولت و ملت گشته، مدارس که تکیه به مضمون منیف آیه شریفه «لاتتقلوا من رحمة الله» نموده، از تشبثات خودمان، ذره‌ای فروگذاری نکرده، بر سعی و جهد خود افزوده و اسباب اتفاق را در بین هم‌وطنان داخلی و خارجی کامل داشته و حال کثیرالملال امروزه وطن [را] مجسم نموده، از هجوم آعادی نیندیشیده؛ و بر حرفهای رنگ و روغن‌دار بعضی روزنامه‌نویسان مقلد کوتاه نظر و قصیرالفهم، مانند مدیر عقیم‌الغیر روزنامه شمس که از اداره دکان کتاب فروشی خود عاجز است، می‌خواهد با آن فکر محدود، در صحرای وسیع‌الفضای سیاست قدم زند، گوش نداده؛ و به مندرجات تلگرافاتش که زینت ستون روزنامه خود قرار داده، که یکی آن از منبع شرارت و فساد و معدن استبداد، حاجی محمد اسمعیل مغازه، به عهده جناب حاجی زین‌العابدین آقا مراغه‌آمده، جناب حاجی چون که بر احوال و سابقه و جنایات‌های او که در عرض این يك سال، بعد از خراب شدن پارلمان، که در حق مسلمانان با دست امیر بهادر نابکار جاری شده، مطلع بوده، از ذکر اسمش حیا نموده، بدون امضاء به روزنامه شمس داده و مدیر محترم هم این تلگراف سراپا استهزاء را وثیقه اعلان مشروطیت قرار داده، از محضر مقدس انجمن سعادت که معتمد حضرات حجج‌الاسلام مد ظله‌م و انجمن ایالتی و بلکه سی‌کروار نفوس ایران است، خواهش می‌نماید که به واسطه همین تلگراف واهی، شهر استانبول را تنویر و آئین‌بندی نمایند، به هیچ نشمرده؛ اتباع به حرکات و رفتار سائراقوام و ملل نموده، که در هنگام هجوم شدائد و اقتحام مصائب به کدام وسیله و چاره متمسک بوده، از این فلاکت‌رهائی یافته‌اند، متوسل بوده، کشتی قومیت را از غرقاب چاره و آعادی نجات داده باشیم. در حکم امروز که ما به‌الاتفاق عموم عقلاء دهر و سیاسیون کره‌ارض است، چاره استخلاص از این ورطه هولناک منوط به چند چیز می‌باشد که اساس آنها اتفاق حقیقی است. از ته دل دست‌اخوت و وداد را به هم داده و از مفاد آیه مبارکه «لاتحاسدوا و لاتناجسوا و لاتبغضوا و لاتنادبوا الخ...» و از مضمون حدیث شریف «المسلم اخوالمسلم، لا یظلمه و لا یخذله و لا یکذب به و لا یحقره»، که خداوند تبارک جل شأنه و انبیاء

عظام (ع) از حسد و بغض و روگردانیدن از همدیگر و ظلم و رواداشتن بر هم‌جنسان خود و تکذیب و تحقیر نمودن همدیگر را منع فرموده ، حصه‌مند بوده ؛ و علم که طریق مواصلت براین نعمت عظمی ، که اتفاقش نامیده‌اند می‌باشد ، و حضرت پیغمبر صلوات‌الله هم تحصیل آن را برای ما فرض نموده ، فرموده‌اند : «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» و در جای دیگر فرموده «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» ، در تمعیم و توسیعش صرف همت نموده ، تا اینکه به واسطه آن ، حق را از باطل و صحیح را از مفسد و صادق را از کاذب و موافق را از مخالف تمیز داده ، حائز آن درجه و مقامی بوده باشیم که منطوق این آیه وافی هدایه «والذین جاهدوا فینا ، لنهذبهم سبلنا» شامل حال ما گردیده ، تلافی مافات و تأمین استقبال نموده باشیم . چنانکه عموم مغربیان و بعضی از مشرقیان ، در سایه همین علم که حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید «العلم کنز و ذخر ، لانفادله ، لایعدلن به درأ ولا ذهباً» از کافه مهالک که امروز ما ایرانیان دچار هستیم ، خلاصی یافته‌اند ، ما هم یافته باشیم . خلاصه ، علم است که قوم نجیب فرانسویان را از هجوم اعداء خلاصی داده و بر جهانیان اولین اقوام متمدنه‌شان شناسانیده ؛ علم است که قوم گمنام ژاپون را بر روسیان متکبر چیره نموده ؛ علم است که جوانان با همت عثمانی را بر سمند ابلق کامرانی سوار نموده ، قوم خویشتن را از قید اسارت رهایی داده ، حکمدار خونخوار را در طرفه‌العین از بالای تخت استبداد به زیر کشیده ، به جایش حکمدار عادل و مشروطه‌خواه نشانیدند . از بی‌علمی ما است که شامت نفاق را درک نکرده ، بیدق شقاق بر قتل همدیگر افراشته ، قطعه آذربایجان را از خون برادران نوجوان و خواهران ناکام رنگین نموده ، شهری مانند تبریز و قطعه‌ای مثل آذربایجان را خراب و نشیمن بوم و کلاغ نموده ، باز به هوش نیامده ، تلخی نفاق را که از سم قاتل مؤثرتر است ، حس نکرده ، در اجرای نتیجه آخرینش که اسارت است ، کوشش می‌نمائیم . از عدم علم ما است که معنی صریح «انما المؤمنون اخوة» را منظور نداشته ، در ریختن خون برادران سعی نموده ، و از مضمون «حب الوطن من الایمان» بی‌خبر بوده ، چنان خیال نمودیم که جای اقامت هر کس فقط وطن او شمرده می‌شود ، مثلاً اقبال السلطنه ما کورا ، رحیم‌خان قره‌جه داغ ، محمد خان مراغه ، پسران قوام شیراز را . [این را که] وطن هر فرد از افراد ایرانی [ایران] می‌باشد ، نفهمیده ، یا آنکه دانسته تجاهل نموده ، درسد استرداد حقوق مفسوبه‌اش [بر] نیامده ، سهل است که بر امداد مجاهد حقیقی وطن ، سردار و الاتبار جناب ستارخان و اعوانش نشناقتند ، تیغ کین با امر مستبدین

بی‌دین، بر رویش کشیده، میدان را بر آن شیر بیشه وطن پروری تنگ نموده، راه آذوقه را به رویش بسته، از این رو زمینه برای دخول اجانب حاضر نمودند و آمد سر ما از آنچه می‌ترسیدیم». روسیان به اسم معاونت بیچارگان، داخل خانه ما شده، به عنوان آسایش آلت مدافعه مجاهدین را جمع کرده و سپر و سنگ‌رهایمی که هر خشتش با خون مجاهدین بالا شده بود، با لطمه جور و اعتساف با خاک یکسان نموده، دل عموم وطن خواهان را داغدار کردند. حال خیال لشکرکشی به طرف دارالانشاط ارومی و دارالاستبداد اردبیل و آستارا دارد. بعد از انجام کارشان، رخت عزیمت به جانب ما کوی هلاکو خواهد کشید. بعد از فراغت از تخریب قلعه آهنین تیموری، از طریق گیلان عازم طهران که آخرین مقصود و مطابق نقشه متصوره معاهده منقوده بین دولتین است، خواهد شد. هان ای ایرانیان غیور و ای هم وطنان و سران و افسران ایل و عشایر جسور که در هنگام رو آوردن شدائد، اتکای ما ایرانیان بر همت مردانه و حرکات شیرانه شما بود، وقت تنگ، مادر وطن در حالت احتضار، زیاده خواب در دس می‌آورد. حال مانند امروز ۲۰۰۰۰۰ ترکمانان را که در عهد سلاطین سابق قاجار داشتند، کردن اطاعت پیش آنها خم نکرده، خطه پاک خراسان و توابعش را لگدکوب سمند جور و هرزگی می‌نمودند؛ حال در مقابل یک نفر سالدات روس دست عبودیت و ذلت به روی هم گذاشته، فرمان بردار شده‌اند. بیایید از حال آنها عبرت گرفته و حالت امروزه ما را که اثر همان نفاق و گردن‌کشی است، ملاحظه نموده، انصاف بفرمائید؛ پیش از آنکه دست تأسف به هم سائید، با یک اتفاق برقی، دست وفاق و برادری به هم داده، راضی نشوید اجانب تصرف در امور داخلی ما نموده، مارا دین، شما بزرگان قوم را دنیا و دین از دست رفته باشد. چرا به جهت آنکه «ان الملوك اذا دخلوا قرية فجمعوا اعزة اهلها اذلة» ریاست شما هم از دست خواهد رفت. شما سران و سرداران و بزرگواران راست که این ریاست خدادادی را از دست نداده، تبعد و تعصب را از میانه مرفوع داشته، انتظام داخلی ممالک خودتان را راه انداخته، قابلیت خود را به اجانب نشان داده باشید. تا آنکه عدم قابلیت و لیاقت ما را، دست‌آویز نموده، به امور داخلی مملکت ما تصرف نکرده باشند. راه دور و وقت تنگ و دشمن داخل خانه، وطن میان خطر «وما علی الرسول الا البلاغ».

اقل الحاج حسینقلی تبریزی خانه‌زاد حاجی جعفر دائمی مرحوم

پنجشنبه ۵ جمادی الاخره ۱۳۳۷ - امروز شبنامه‌ای بر ضد عین‌الدوله منتشر گردیده است که سواد آن ذیلاً درج می‌شود .

قابل توجه ملت

هردم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد هنوز از چاه بیرون نیامده ، به چاله می‌افتیم . هنوز از وبا خلاص نشده ، گرفتار طاعون می‌شویم . هنوز کالامان را از دزد نکرفته ، کلاهمان را رمال برمی‌دارد . هنوز پدرمان نمرده ، اسپر شوهر مادر می‌شویم . هنوز از حیل و مکاید ابوالمله جناب سعدالدوله جانی بدر نبرده ، پیک نومیدی مقدم تازه‌ای را به ما بشارت می‌دهد . آخ بیچاره ملت ، آخ بخت برگشته ملت ، آخ خانه خراب ملت . بلی یک دست صدا ندارد . برای خانه خرابی و فروختن سعادت ما ملت بیچاره ، تنها خود جناب سعدالدوله کافی نه ، بلکه یک همصنعی مسانند حضرت والا عین‌الدوله را لازم داشت . اینک عین‌الدوله ، با یکدنیا کید و کمند و دانه و بند ، شهر پای‌تخت را به مقدم میمون یا غیر میمون ، مزین فرموده ، عرقشان خشک نشده به کار پرداخته و ماشین خدعه و فریب را راه انداخته ؛ راستی حال این دو نفر بزرگوار ، به حال وافوری‌ها خیلی شباهت دارد . اگر یک نفر وافوری از هند و دیگری از خراسان ، مثلاً در اقصی بلاد چین ، یکدیگر را ملاقات کنند ، همین قدر که آتش کربک انداخت و حقه‌های وافور از جیب بیرون آمد ، این دو نفر تریاکی مثل دو نفر دوست صمیمی یا دو برادر صلبی و بطنی ، هم دیگر را در آغوش کشیده و چنان به مهر بانی و یکرنگی با هم برمی‌آیند که گویا سالها برادر خوانده و محرم اسرار هم بوده‌اند ، حالا باید دانست این دو کهنه حریف ، با آن دشمنی و خصومت ، چه شده است که بدون هیچ مقدمه دست مودت به یکدیگر داده ، نرد محبت می‌بازند ؟ مطلب پر واضح است ، سیاست عالم هیچوقت عقیده به دوستی و دشمنی ندارند و تذکر سوابق ایام را نوعی از سفاهت می‌شمارند . فن پولتیک می‌گوید باید دنبال مقصد شتافت و موهومات را مانع از وصول به مقصود ندانست . یعنی نان را به نرخ روز باید خورد و بایندگان خدا راه رفت . پس ما از دوستی و اتحاد این دو نفر نباید تعجب کنیم . یک روز پولتیک عین‌الدوله ، سعدالدوله را از طهران خارج می‌کند و با کمال فضاحت به یزد می‌فرستد . یک روز هم پیشرفت سعدالدوله ، عین‌الدوله را از تبریز به طهران می‌آورد ، با دست خونین به کار می‌اندازند . پس این رابطه ، رابطه پولتیکی است ، یعنی مصلحت وقت اقتضا می‌کند که خر بوزه و عسل با هم بسازند و خانمان ما بیچارگان را براندازند . توسط حضرت اشرف و دلالی اقبال‌الدوله

هم ، لا اقل ده دو ، بر قوت کار می افزاید و کار این عروس نامیمون را زودتر به اختتام می رساند . حالا ببینیم ملت که در حقیقت کابین این ازدواج یا مال - المصالحة این عقد اتحاد می باشند، چه می گویند . حضرت والا ! اگر چه با این بی حسی یا حسن ظنی که ما بدان مفلوریم ، جا دارد که هنوز شما از آمال خود مأیوس نشوید و باز دست طمع به سوی ما دراز کنید، ولی چشم باز کنید و رفیق خودتان را ببینید که چگونه در اول امر ، به شعبده بازی قلوب ساده ما را دزدید و به حيله ما را فریفته وطن دوستی و ملت پرستی خود نمود . ولی دست قضا در قلیل مدتی چگونه پرده اش درید ، و هوش کار آگاهان ملت چگونه بر سرائر احوالش آگاهی یافت . بالاخره امروز تا چه اندازه مقتضع و تا چه پایه مبنفوس ما ملت گردیده است و خواهید دید چگونه انتقام خود را از او خواهیم کشید . پس مطمئن باشید و بدانید مملکت خالی از احرار نیست و در میان ما مردمان با هوش هستند که از اعمال و نیات هر کسی به خوبی آگاهند ، در هر حال غفلت ندارند و ما را از خیر و شر خود مطلع می سازند ، گول نخورید و به خیال خام نیفتید . زود است که سوابق احوال شما را فراموش کنیم . سخن و رواق حضرت عبدالعظیم که از دست ظلم شما ، چندین ماه ملجأ علما و سادات وضعفا بود ، هنوز ناله و استغاثه آنها را به گوش ما می رساند . داغ گلوله های شما در سقف چهار سوق طهران و خون های پاک سادات و برادران ما ، که در آن زمین ریختی ، يك تذكرة تاریخی است برای ما و اعقاب ما ، که هیچ وقت نمی گذارد آن فجیعه را فراموش کنیم . یا للمعجب ، با اینکه هنوز دست شما از خون برادران آذربایجانی ما رنگین است و دامن ازان خون های پاک نشسته اید ، باز امید فراموشی یا آرزوی اغماض دارید . لا والله هرگز هرگز . چشم ببوسید که روز ادبار شما است . دیگر اقبال شما هم برای شما کاری صورت نخواهد داد . در خانه بنشینید و منتظر انتقام باشید . آن پیرمرد نیکنام را هم بدنام نکنید . فدائیان ملت هم با بیانی خیلی ساده می گویند :

در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی ای کبوتر نکران باش که شاهین آمد
رولول عباس آقا و بمب عبدالله ، نزد ما بقدر کنایت یافت می شود ، اگر باور
ندارید مقتل همکار خود را در جلو بهارستان و ... زیارت کنید و با کمال عبرت
منتظر وقت باشید ، چنانچه ما هستیم . ۶-۱- مجمع - غره ج ۲-۱۳۲۷

امروز جناب معین حضور را ملاقات نمودم . کاغذی که نصره الممالک نورعلیخان شیبانی ، رئیس پستخانه عراق به ایشان نوشته بود ، دیده ، يك فراز از آن مکتوب از این

قرار است :

يك روز در انجمن علمای معروف عراق، اعنی آقای حاجی آقاكمال مجتهدماب ، بنده را دعوت کردند . رقوم ، ولوله و غلغله انداختند و کاری که نتیجه‌ای برای ملت بی‌نام و تنگ عراق باشد، نگفتند . ناچار شدم، گفتم: لکه تاریخی خود را در صفحه روزگار محو نخواهید کرد ، تا کی و تا چند خواب و بی‌شرف، یادآور مردم عالم تمدن خواهد کرد [۱] ازین مطالب قدری به هوش آمده، مثل بنکی و مغناطیس شدند[۲]. بالاخره بنده را نماینده و حامل خدمت حکومت کردند که انجمن ولایتی ، حسب الامر ، ملوکانه باید تشکیل شود . رقوم و گفتم، جواب ناامیدی شنیدم^۱ و برگشتم. روز بعد در عوض آنکه دنبال کنند ، بنده را متهم کردند و گفتند که این شخص مشروطه است ، باید تنبیه شود . رویم سیاه‌ای مشروطه‌طلبان، ای مردم با شرف، ای کسانی که خود را وقف ملت کرده، ای کسانی که سر بر کف نهاده [اید] ، ای غیرت‌مندان عالم ، حکومت مرا خواست و بدگفت و تهدید کرد که تو حرف‌های بزرگ می‌زنی و مردم را بهم می‌اندازی. آفرین به غیرت شما مردم ، یکبارہ بی‌چاره شدم . این روز ۱۶ شهر ربیع‌الثانی بود و حال آنکه ۱۸ شهر حال ایران مجدداً مشروطه شد . چرا ساکت نشسته و نوع پرستی شماها بکلی فراموش شده ، الامان الانتقام الانتقام الانتقام .

معین حضور، خیلی شکایت کرد از استبداد قائم مقام و بدسلوکی او با رعایا، ولی از متولی باشی قم تعریف کرد که مشروطه‌خواه شده است و گویا نوشته است به جناب صمصام‌السلطنه که در حرکت تمجیل فرمائید و آذوقه و سورات را هم مهیا کرده است . امروز از طرف دولت، عده‌ای سوار و توپ روانه قم گردید . و تلگراف شد اردوی کاشان هم به طرف قم آید ، زیرا که حضرات بختیاری وارد قم شده‌اند .

روز جمعه ششم جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ - امروز طرف عصر، جناب مجدالاسلام کرمانی آمد بنده منزل . به ایشان گفتم: شما را از اصفهان بیرون کرده‌اند؟ گفت: به اختیار خود ، با صدورالانام آمده‌ام . و نوشته‌ای از صمصام‌السلطنه اظهار داشت که دلالت می‌نمود بر اینکه به اختیار خود آمده‌اند . و خیلی بد می‌گفت از حضرات بختیاری و بودن نفاق بین آنها و نیز گفت : سعدالدوله وعده کرده‌است امتیاز روزنامه را بدهد به من . و هنوز به بختیاری‌ها اهمیت نمی‌داد .

مذکور داشت : قونسل انگلیس و روس از اصفهان حرکت کرده‌اند که بیایند قم و حضرات بختیاری‌ها را برگردانند .

روز شنبه هفتم جمادی الثانیه [۱۳۳۷] - امروز از طرف سفارت روس و انگلیس ، دو نفر نماینده رفت به قزوین ، برای اسکات مجاهدین .

امروز عین الدوله و اقبال الدوله ، با جمعی دیگر ، در خانه عضدالملک جمع شده ، مجلسی منعقد کردند و عریضه به شاه عرض کردند که باید چند نفر مفرض ، از اطراف تخت سلطنت تبعید شوند .

امروز را پورتی از جناب آقا سید مرتضی گرفته که ذیلاً درج گردید:

راپورت قزوین

وقیع قزوین - یوم پنجشنبه ، دو ساعت به غروب مانده ، حاجی خان غیاث نظام را [که] دوماه قبل منصب سالارحشمتی از شاه جهت او آمده بود، و در ۱۸ شهر ربیع الثانی ، عرض شده بود که حاجی خان تسلیم شد ، امان دادند ، به شرط آنکه خیانت از او سرزنند . چند روز قبل ، پسر حاجی خان رفته بود به دهات ، یک نفر را بی تصمیم کشته بود . دیگر آنکه گفتند کاغذی هم به طهران جهت شاه نوشته بود که من با تو همراهی دارم ، استعداد بفرست کار را یکطرفی خواهم کرد . دیگر آنکه در عدلیه عارض داشت و حاضر نشده بود و گفته بود حالا که قانون معلوم نیست ، بعضی حرفها زده بود که حاضر نمی شوم . به هر حال در ساعت مذکور ، رفتند به خانه او و گفتند دست به سینه بایست . او هم ایستاد ، با پنج گلوله موقوفش کردند . فی الواقع کشتن این نوع اشخاص ، اهمیت دارد ، احتمال ضرر در ماندن این اشخاص ، زیاده تر است تا نفع در ماندن .

ایضاً لیلۃ جمعه ، محمدخان یاور را که قاتل سید عبدالحمید همدانی بود ، که در ابتدای مشروطیت در ماه جمادی الاولی (۱۳۲۴) این ظالم ، آن سید مظلوم را تیر زده بود و کشته بود و عین الدوله در اناه این خدمت ، او را از منصب سلطانی به درجه یآوری رسانیده بود ، گرفتند . در شب جمعه گذشته ، محمدخان یاور را به مالک دوزخ سپردند .

دیشب هم ، قلی خان نامی که آنهم سرکرده افواج کرد بود ، او را موقوف کردند . ان شاء الله دست امام زمان (ع) روی این کار است ، هر کس که خلاف می کند فوراً گرفتار می شود ، الخ . انتهى .

مسموع گردید که غیاث نظام را ، پس از استنطاق به قتل رسانیده اند . پس از قتل او ، قونسل روس ، بیرق روس را در بالای خانه او ، نصب کرد که این شخص ، نشان دولت روس را داشته است . زن غیاث نظام ، بیرق را کنده و پیغام داده است : شوهر من ظالم بود ، او را به سزای خود رسانیدند ، اگر تمام پسرهای مرا بکشند ، من زیر حمایت دولت روس نمی آیم . الی آخره .

پس از رسیدن این خبر به مجاهدین ، جنازه غیاث نظام را که دو ساعت قبل از این پیغام ، يك نفر بر نمی داشت ، به احترام برداشته ، به خاک سپرده و از آن شیرزن نهایت احترام را بجا آوردند .

روز یکشنبه ۸ جمادی الاخره [۱۳۲۷] - امروز وزراء استعفاء دادند . در باب استعفاء وزراء ، چند سبب ذکر شده که ذیلاً نوشته می شود :

اول آنکه: سعدالدوله گفته بود باید خانه ها را بگردند و آنچه سلاح از قبیل تفنگ و شش لوله و بمب باشد ، بگیرند . سایر وزراء گفته بودند این مسئله باعث هیجان مردم می شود ، آنوقت مردم پناه به سفارتخانه ها می برند و امر مشکل می شود . سعدالدوله گفته بود به سفارتخانه ها می نویسم که مردم را نپذیرند . باری اختلاف بین آنها منجر به استعفاء شد . ولی این سبب موهون است ، چه خود سعدالدوله هم استعفاء داد .

دویم آنکه : شاه فرموده بود که باید اردو فرستاد جلوی بختیاری و مجاهدین قزوین ؛ و نوشته ای نوشته بودند ، سعدالدوله داد به وزیر جنگ که این نوشته را امضاء و مهر کنید . وزیر جنگ که مستوفی الممالک باشد ، گفته بود : من وزیر جنگ اداره ای هستم ، که اداره محاسبات و بودجه وزارت جنگ را اصلاح و منظم کنم ، دیگر با جنگ و ستیزه و نبرد ، مرا رجوعی نیست و اطلاق ندارم . وزیر عدلیه ، مشیرالدوله گفت : من وزیر عدلیه می باشم ، مرا با جنگ ربطی نیست . فرمان فرما ، وزیر داخله گفته بود : آقایان من مدافعه نمی کنم ، من لشکر کشی کرده و از جنگ ربط کاملی دارم و سریع می گویم جنگ سلاح نیست ، با چه قوه و کدام استعداد جنگ کنید ؟ سعدالدوله گفته بود : البته باید از حضرات بختیاری که وارد قم شده اند و از مجاهدین جلو گیری کرد . این اختلاف ، باعث استعفاء وزراء گردید . ولی خود نگارنده را اعتقاد این است که وزراء دیدند سعدالدوله ، امروز دشمن وطن و عدو این خاک است ، لذا با هم متفق شدند که از شاه تبعید امیر بهادر و چند نفر دیگر را استدعا کنند ، اگر شاه قبول نکرد ، همگی استعفا بدهند . لذا به هیئت اجتماع استدعا کردند و قبول نشد ، لذا استعفاء دادند ، استعفاء سعدالدوله را شاه قبول کرد و استعفاء دیگران را قبول نکردند . این مقدمه را چیدند ، برای عقب نشستن سعدالدوله و نتیجه هم داد .

امروز امیر بهادر و ارشدالدوله ، در اردوی سلطنت آباد ، منبر گذاشته ، رفتند منبر . امیر بهادر گفته بود : شاه همه وقت اعتمادش به شماها عموماً و سیلاخوری خصوصاً بوده است ، شما بودید که رفتید به آذربایجان ، شما بودید که همه وقت خدمت کردید ، شما بودید که این دولت را تا به حال نگاه داشتید ، امروز شاه مظلوم است ، امروز شاه مانند امام حسین مظلوم شده است ، شاه را یاری کنید ، شاه را تنها نگذارید .

جمعی جواب داده بودند که ما خون خود را در راه شاه می ریزیم و حاضریم اگر

حکم کنید ، الان شهر طهران را با خاک یکسان می کنیم . ارشدالدوله هم قریب به این مضمون تعلق کرد . پس از آن چند عراده توپ ، به اردوی امیر مخمخ بختیاری که سابقاً روانه قم شده بود فرستادند .

امروز طرف عصر ، یعنی مقارن غروب ، سدیدالملک آمد بنده منزل . ابتدا قدری مضطرب شدم از ورود او ، چه اهل خانه و زنها اگر می فهمیدند که او کیست ، هر آینه او را با فحش جواب می دادند . لکن چون وارد بود ، درب اندرونی را بسته ، او را آوردم در بیرونی . پس از پذیرائی ، قدری او را ملامت نمودم بر رفتن به آذربایجان . خودش هم اظهار ندامت و پشیمانی می نمود و گفت خیلی ارشد را راه نمائی کردم که برود به طرف آذربایجانی ها ، قبول نکرد و آخر به او گفتم دست از کار بردار و مانند عین الدوله سلوک کن ، قبول نکرد . بالاخره به حدی از برادرش بدگفت که من تعجب کردم . و گفت وقتی که اردوی دولتی غالب و نزدیک بود اهل تبریز تسلیم شوند ، یعنی دو ساعت دیگر وقت باقی نمانده بود که عین الدوله تلفون کرد که شش گاری آذوقه به طرف شهر می آید ، ممانعت نکنید ، سردار ارشد هم بیاید پای تلفون . سردار قبول نکرد و گفت حرف احدی را نمی شنویم ، نزدیک است شهر را تصرف کنیم ، این چه حکمی است . باری همه افتاد بین اردو ، اختلاف بزرگی بین سردارها ، که یکدفعه خیر آوردند که دو درشکه از شهر می آید به طرف اردو . پس از ورود معلوم شد قونسل روس و قونسل انگلیس بوده است ، پس از ورود و مذاکره ، باز سردارها مذکور داشتند نمی گذاریم که آذوقه به شهر برسد . قونسلها مکدر مراجعت کردند . روز بعد قشون روسیه با آذوقه وارد شد . تلگراف مشروطیت رسید و امر به متارکه . باز سردارها بنای فضولی را گذارده ، که شب شهر را چراغان کردند و روز بعد تلگراف رسید اردوی دولتی عقب نشینند .

باری سدیدالملک ، با اینکه اظهار ندامت می کرد ، ولی افسوس می خورد که چرا ممانعت کردند و نگذاشتند تمام اهالی تبریز را بکشند . و با اینکه برادر خود را لعن می کرد ، ولی افسوس می خورد که چرا امروز فرمانفرمای آذربایجان نیست . باری سدیدالملک گفت : امروز صد و بیست هزار تومان پول ، از بانک روس برای شاه آوردند . امیر بهادر وعده داده است به ماها ، که چند روز دیگر ، ده هزار نفر قشون روس وارد می شود و ما را اعانت می کنند .

امروز شخصی به شیخ فضل الله گفته بود اگر قشون روس وارد شود ، دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند . شیخ گفته بود : در قفقاز ، سالدات روس ، در وقت نماز ، مردم را امر می کنند به نماز جماعت ، اگر روس وارد شود ، دین ما را قوت خواهند داد .

روز دوشنبه نهم جمادی الاخره [۱۳۲۷] - امروز در میدان توپخانه ، چند گاری دیدیم که اسباب سفر و اسلحه بار می کردند که به طرف قم و کرج بروند .

چند فرد شعر ، درباب مشروطه ، یکی از دوستان انشاد کرده است که برحسب خواهش او درج گردید :

مشروطه به پاشده ز ستار	وز غیرت همت سپهدار
وز یاری بخت بختیاری	وز جنبش مردمی غفار
امید بقای مملکت راست	امید فنای هر ستمکار
تقدیم تشکری نمودیم	این پاس حقوق را نگهدار

ستار ، اشاره است به اقدامات غیورانه ستارخان . سپهدار هم ، نصره السلطنه که در رشت دامن همت و مردانگی را به کمر زده و علم مشروطیت را به دست گرفت . بختیاری هم اقدامات مردانه مصمص السلطنه است . غفار اشاره است به زحمات غیورانه حاجی غفارخان که از واقعه توپ بستن به مجلس ، با آنکه نهایت بستگی را به اقبال الدوله داشت ، رفت به کرمان و در کرمان انجمن مخفی را باجناب شمس الحکماء منعقد داشت ، از کرمان آمد به اصفهان و در اصفهان هم خدمات نمایان کرد ؛ پس از آمدن به طهران ، راپورت اعمال او را دادند به شاه ، و او را گرفته ، خواستند او را تلف نمایند ، فرمانفرما توسط نمود از او و نگذاشت او را تلف کنند ؛ تا اینکه او را درخانه مؤیدالدوله حاکم طهران حبس نمودند و دوسه ماه حبس او طول کشید و این مرد غیور خیلی زحمت کشیده است . مجدالاسلام کرمانی نقل کرد که وقتی که خبر حبس او در اصفهان به جناب مصمص السلطنه رسید ، مصمص السلطنه گریه کرد و افسوس خورد که چرا گذاشت از اصفهان برود . و سبب حبس او ، این بود ، با سعایت اقبال الدوله .

شماره نهم شکوفه عصر را هم امروز دست آورده که ان شاء الله به نمره ده که رسید ، درج در این تاریخ خواهد شد .

یکی از دوستان چند فراز از روزنامه تیمس نوشته و ترجمه کرده بود که يك فراز آن این است و هذا صورته :

ترجمه از روزنامه تیمس

شرایطی که شاه کرده است :

شرط اول - جان و مال و تاج محفوظ بود .

شرط دوم - رعیت هر وقت شورش نماید ، روس و انگلیس علاج کنند .

شرط سوم - هر اندازه قرض بخواهد ، این دو دولت بدهند .

شرایطی که دولتین کرده اند :

شرط اول - بدون اجازه دولتین ، شاه امتیاز به احدی ندهد .

شرط دوم - بدون اجازه و استحضار دولتین ، حق گرفتن مالیات ندارد .

شرط سوم - ادارجات که تشکیل داده می شود ، باید در هر اداره ، ازدولتین ،